

(آتورپات مانسپندان/ آذرباد مهرا سپندان/ آذر باد مار اسپندان)

رضا آقزاده

هموند بنیاد نیشابور

کارشناس ارشد فرهنگ و زبان های باستانی

به استاد فریدون جنیدی

1- مقدمه

1-1- درآمد

"آتورپات مانسپندان"² و یا مانسپندان موبد موبدان زمان شاهپور دوم است که از ایشان اندرهای گرانسنگی برجای مانده است تهیه خلاصه ای از نیایش های اوستا به نام خرده اوستا از کارهای او است. مقامش آن چنان بالا بوده که "بعضی از مورخان عرب او را زرتشت ثانی نامیده اند."³ پورداد در خرده اوستا، ص 30 مطالب مفصلی درباره آتورپات به یادگار گذاشته است. نام او را در متون فارسی و ترجمه های عربی به پارسی به صورت آذرباد میبینم. این واژه از طریق ترجمه های متون عربی، به فارسی راه یافته است و در همه جا به همین گونه مشهور شده است. واژه باد ذهن خواننده را به سوی باد معروف میکشاند ولی این "باد" در واقع "باد" نیست. و ما در زیر به این موضوع میپردازیم.

2-1- شیوه پژوهش

در این مقاله به احوالات آتورپات نخواهم پرداختن و تنها پژوهش هایی را پیرامون نام مربوطه انجام داده و خوانش هایی که تا کنون درباره این نام است را مورد کنکاش قرار داده ام. این خوانش ها برخی مربوط به اشخاص و برخی مربوط به فرهنگها میباشد. برای هر چه بهتر روشن شدن واژه ها نیم نگاهی به گویشهای جاری شده است. نگاهی به امر آموزش و شیوه خوانش متون پهلوی نیز از جمله موارد کار شده در این مقاله است. در پایان زیر عنوان نتیجه به سه خوانش اصلی درباره این نام پرداخته و پیشنهادهایی ارائه شده است. حدسیات در این مقاله با نشانه /؟/ نمایانده شده است.

¹ خوانش واژه ها و گفتارهای پهلوی برگرفته از درس انجمن پهلوی خوانی بنیاد نیشابور است.

² آتورپات مانسپندان، این خوانش از استاد فریدون جنیدی میباشد. در متن کوشش شده تا با شواهد به این خوانش برسیم، تا روزی که استدلال خود استاد را در این باره بشنوم. ← سلسله درسهای انجمن پهلوی خوانی، بنیاد نیشابور

³ مشکور، گفتاری درباره دینکرد، ص 68، و نیز: بهار، محمد تقی، سبک شناسی، جلد 1، ص 12.

2-1-2-1- پات به عنوان پسوند و پیشوند: دکتر مقدم پس از ذکر ریشه "پا"، "باد" را در جایگاه پسوند از همین ریشه گرفته است.⁷ و "پاد" به عنوان پیشوند از *paiti* اوستایی می‌باشد. دکتر ابوالقاسمی "پاد" ایرانی میانه غربی را، به عنوان پیشوندی زنده در پادزهر، پازهر، و به صورت های "پا"، "پد"، "پژ" و به عنوان جزئی مرده در "پا- داش"⁸، "پا- سخ"، "پد- رام"، "پژ- واک" آورده است.⁹ و شماری از پیشوندها و پسوندهای سه دوره را در کتاب خود ذکر کرده اند. "پسوند های "بید/بد" *bid/bad* نیز پسوند از نام پتی *pati* ایران باستان به معنی مالک، صاحب است."¹⁰

"پات" *pāt* از "پاتن" در پارسی "باد" *bād* نشده است و گویا "باد" *bād* به عنوان پسوند نیز به گویشها و فارسی امروز نرسیده است/۹/

2-3-1-2- **ولی اگر** در آوردن نام آذرباد *ādarbād* به متون تاریخی پس از اسلام استناد میشود، غیر از دلایل بالا، در واقع خطا از این جا ناشی شده است که چون در عربی حرف "پ" *p* وجود ندارد نویسندگان و مترجمان ایرانی (ابوریحان بیرونی، حمزه اصفهانی، مسکویه...¹¹) در نوشته های عربی خود بنا به ضرورت زبان عربی آن را به گونه "ب" *b* و "باد" *bād* آورده اند. پسان این "باد" به ترجمه های فارسی این بزرگان راه یافت و نادرستی از این جا پیدا گشت و روشن است که مترجمان ایرانی واژه را دریافته اند و به همان راه تلفظ واژگان عرب رفته اند که نادرست است. چنان که نویسنده ایرانی یا عرب به واسطه ویژگیهای زبان عربی این گونه نوشته: "جاماسف"، "فرشاد شور"، "بوذرجمهر"¹²، و مترجم ایرانی در ترجمه دقیقاً همان قرائت عربی را آورده است! در صورتی که در ترجمه فارسی برای فارسی زبانان بایستی نوشته شود: جاماسپ، فرشوشتر، بزرگمهر! همه کشورها در برگردان واژه های دیگران آن را متناسب و بنا بر ضروریات زبانی خود در ترجمه هاشان می آورند. مثلاً: "داریوش در کتیبه ها داری و اوش است و حال آنکه در تورات داریوش می‌باشد. یونانیان آن را *داریس* ضبط کرده اند (چون مخرج شین در زبان یونان نبود شین کلمه را به سین بدل کردند)... و نیز *آرت خشتَر* که *آرت سیراس* شد.¹³ و روشن است که مترجمان ایرانی از این کار غفلت کرده و میکنند! پس آتورپات را نتوان آذرباد خواندن، و "باد" در آذرباد معرب "پات" می‌باشد. و آتورپات را به گونه

⁷ مقدم، محمد، راهنمای ریشه فعلهای ایرانی، ص 66. (پا(ی) (پا، پ، پای، فُی، پاه، پات، پوی، پت، پائرای، فُریذای) : پاییدن، پاسیدن. (از این ریشه: پاد، پادگان، پهره؛ پسوند های **پاد**، بان، وان).

⁸ در پهلوی: پات دهبشن / و نیز نک: مقدم، همان، ص 49، زیر ریشه "دا".

⁹ ابوالقاسمی، دستور تاریخی زبان فارسی، ص 340. و این که صاحب لغت فرس این پیشوند را در "پادآفره" به گونه "ب" و "پادآفراه" آورده (ص 423) گویا واژه را معرب کرده است و گرچه به شعر دقیقی و عنصری استناد جسته لیکن "ب" آغازین در این واژه اکنون نیز برای فارسی زبانان سنگین است و "پ" به روانی در دستگاه صوتی فارسی جاری میگردد. و دیگر "ج" [ج پایانی همچون "ج" در "لاویج" *lāwīj* که به دشواری به تلفظ در می آید، و گرچه در تابلوهای این روستای زیبا "لاویج" نوشته میشود لیکن با دقت در شیوه آدای آن "چ" *č* به خوبی نمایان است، و گویا این واژه نیز معرب شده "لاویج" *lāwīč* است/۹/ در "مژ، مژک / *mēž / mēžak*" در روستای سدخرو سبزه وار به معنای مژه، که صدای آن بین "ژ" و "ج" *ž* است ولی در نوشتن ج *ž* مینویسند، مانند هژده که در نوشتن هجده مینویسیم. در پهلوی: مچ، مژ، *mēč / mēž* نک: فروشی، ف پهلوی / و نیز در خسروکرت: خسروجرد در سزوار / مرزیگران: مرزیجران در اراک / دست کرت: دستجرد در خراسان، اصفهان، اورمیه، میانه، یزد. در همه این نمونه ها "ج" به سختی در تلفظ می آید و یا اصلاً تلفظ نمیشود.

¹⁰ همان، ص 331.

¹¹ اشه و سراج متن های عربی و... که در آن ها یادی از آتورپات آمده را گردآوری کرده اند. نک: منابع و مآخذ، شماره 3 و 4.

¹² سجادی، ترجمه حکمه الاشراق، ص 18. و مترجم دیگری فرشوشتر را فرشوشتر ترجمه کرده، نک: اکبری، ترجمه حکمه الاشراق، ص 23.

¹³ دهخدا، زیر واژه پارسی باستان.

کسی "مار" نمیگوید که معنای مائثره مقصود و منظورش باشد!¹⁸ در گویش روستای سد خرو سبزه وار و در گیلکی مادر را "مار" تلفظ میکنند.

برای توجیه خواندن "ماراسپند" به املاء آن در متون پهلوی استناد میشود. در این جا بایستی میان دو خوانش تفکیک قائل شد. یکی خوانش "مار اسپند" در معنای کلام مقدس و دیگر خوانش و کاربرد آن در نام شخص و در این جا شخصیت معروف (موبدان موبد معروف). نویسندگان بی چون و چرا خوانش "ماراسپند" را برای هر دو منظور آورده اند:

2-2-1-1-1-1 نخست در معنای کلام مقدس: برای نمونه از بندهش، در بخش "آپر وچورگگ کرتاریه ای مئوگان ای یزتآن"¹⁹ "apar wučürk kartār-ih ī mēnōgān ī yazatān" گفتاری است بدین مضمون:

Mārēspand ī gōwīšn ī ōhrmazd hast apa(e)stāk, kē-š wīčārīšn apēčak [dāt²⁰].

♣ واژه نخست را با وجود گفتار پسینش – gōwīšn ī ōhrmazd – میشود از مائثره سپننه اوستایی گرفت و "مار اسپند" خواند. ولی باید توجه داشت که: الف- واژه "مائثره سپننه" در بندهش بخش "سراغاز" با املاء درست **سپووسپووس** مانسر- سپند mānsar(ē)spand آمده است²¹ و اگر در گفتار بالا نیز همین مقصود بود بایستی با همین املاء نوشته میشد. ب- در این جا مار اسپند نام شخص نیست و نمیتوان این خوانش را به همه جا تعمیم داد. پس "ماراسپند" واژه ای رسا که گویای فضای مینوی مانسر سپند باشد نیست هر چند در متون پازند کتابت شده باشد نمیتوان برای خوانش "مار اسپند" به متن های پهلوی استناد کرد. و نام شخص قرار گرفتن آن نیز در فرهنگ ما بسیار دور از ذهن است.²² ماراسپند به معنای "کلام مقدس" غلطی املائی است و باید به **سپووسپووس** mānsar(ē)spand تصحیح گردد!؟

♣ از طرفی در نسخه "ت 1د" TD₁، ص 149، این واژه به شکل "مانیستان" نوشته شده. و میتوان این چنین خواندن "مانیستان" سخن اوهرمزد است اوستا که "...

سپووسپووس ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ - ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲ - ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶ - ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸ - ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ - ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴ - ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶ - ۱۴۰۷ - ۱۴۰۸ - ۱۴۰۹ - ۱۴۱۰ - ۱۴۱۱ - ۱۴۱۲ - ۱۴۱۳ - ۱۴۱۴ - ۱۴۱۵ - ۱۴۱۶ - ۱۴۱۷ - ۱۴۱۸ - ۱۴۱۹ - ۱۴۲۰ - ۱۴۲۱ - ۱۴۲۲ - ۱۴۲۳ - ۱۴۲۴ - ۱۴۲۵ - ۱۴۲۶ - ۱۴۲۷ - ۱۴۲۸ - ۱۴۲۹ - ۱۴۳۰ - ۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ - ۱۴۳۳ - ۱۴۳۴ - ۱۴۳۵ - ۱۴۳۶ - ۱۴۳۷ - ۱۴۳۸ - ۱۴۳۹ - ۱۴۴۰ - ۱۴۴۱ - ۱۴۴۲ - ۱۴۴۳ - ۱۴۴۴ - ۱۴۴۵ - ۱۴۴۶ - ۱۴۴۷ - ۱۴۴۸ - ۱۴۴۹ - ۱۴۵۰ - ۱۴۵۱ - ۱۴۵۲ - ۱۴۵۳ - ۱۴۵۴ - ۱۴۵۵ - ۱۴۵۶ - ۱۴۵۷ - ۱۴۵۸ - ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰ - ۱۴۶۱ - ۱۴۶۲ - ۱۴۶۳ - ۱۴۶۴ - ۱۴۶۵ - ۱۴۶۶ - ۱۴۶۷ - ۱۴۶۸ - ۱۴۶۹ - ۱۴۷۰ - ۱۴۷۱ - ۱۴۷۲ - ۱۴۷۳ - ۱۴۷۴ - ۱۴۷۵ - ۱۴۷۶ - ۱۴۷۷ - ۱۴۷۸ - ۱۴۷۹ - ۱۴۸۰ - ۱۴۸۱ - ۱۴۸۲ - ۱۴۸۳ - ۱۴۸۴ - ۱۴۸۵ - ۱۴۸۶ - ۱۴۸۷ - ۱۴۸۸ - ۱۴۸۹ - ۱۴۹۰ - ۱۴۹۱ - ۱۴۹۲ - ۱۴۹۳ - ۱۴۹۴ - ۱۴۹۵ - ۱۴۹۶ - ۱۴۹۷ - ۱۴۹۸ - ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰ - ۱۵۰۱ - ۱۵۰۲ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ - ۱۵۰۵ - ۱۵۰۶ - ۱۵۰۷ - ۱۵۰۸ - ۱۵۰۹ - ۱۵۱۰ - ۱۵۱۱ - ۱۵۱۲ - ۱۵۱۳ - ۱۵۱۴ - ۱۵۱۵ - ۱۵۱۶ - ۱۵۱۷ - ۱۵۱۸ - ۱۵۱۹ - ۱۵۲۰ - ۱۵۲۱ - ۱۵۲۲ - ۱۵۲۳ - ۱۵۲۴ - ۱۵۲۵ - ۱۵۲۶ - ۱۵۲۷ - ۱۵۲۸ - ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ - ۱۵۳۱ - ۱۵۳۲ - ۱۵۳۳ - ۱۵۳۴ - ۱۵۳۵ - ۱۵۳۶ - ۱۵۳۷ - ۱۵۳۸ - ۱۵۳۹ - ۱۵۴۰ - ۱۵۴۱ - ۱۵۴۲ - ۱۵۴۳ - ۱۵۴۴ - ۱۵۴۵ - ۱۵۴۶ - ۱۵۴۷ - ۱۵۴۸ - ۱۵۴۹ - ۱۵۵۰ - ۱۵۵۱ - ۱۵۵۲ - ۱۵۵۳ - ۱۵۵۴ - ۱۵۵۵ - ۱۵۵۶ - ۱۵۵۷ - ۱۵۵۸ - ۱۵۵۹ - ۱۵۶۰ - ۱۵۶۱ - ۱۵۶۲ - ۱۵۶۳ - ۱۵۶۴ - ۱۵۶۵ - ۱۵۶۶ - ۱۵۶۷ - ۱۵۶۸ - ۱۵۶۹ - ۱۵۷۰ - ۱۵۷۱ - ۱۵۷۲ - ۱۵۷۳ - ۱۵۷۴ - ۱۵۷۵ - ۱۵۷۶ - ۱۵۷۷ - ۱۵۷۸ - ۱۵۷۹ - ۱۵۸۰ - ۱۵۸۱ - ۱۵۸۲ - ۱۵۸۳ - ۱۵۸۴ - ۱۵۸۵ - ۱۵۸۶ - ۱۵۸۷ - ۱۵۸۸ - ۱۵۸۹ - ۱۵۹۰ - ۱۵۹۱ - ۱۵۹۲ - ۱۵۹۳ - ۱۵۹۴ - ۱۵۹۵ - ۱۵۹۶ - ۱۵۹۷ - ۱۵۹۸ - ۱۵۹۹ - ۱۶۰۰ - ۱۶۰۱ - ۱۶۰۲ - ۱۶۰۳ - ۱۶۰۴ - ۱۶۰۵ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۷ - ۱۶۰۸ - ۱۶۰۹ - ۱۶۱۰ - ۱۶۱۱ - ۱۶۱۲ - ۱۶۱۳ - ۱۶۱۴ - ۱۶۱۵ - ۱۶۱۶ - ۱۶۱۷ - ۱۶۱۸ - ۱۶۱۹ - ۱۶۲۰ - ۱۶۲۱ - ۱۶۲۲ - ۱۶۲۳ - ۱۶۲۴ - ۱۶۲۵ - ۱۶۲۶ - ۱۶۲۷ - ۱۶۲۸ - ۱۶۲۹ - ۱۶۳۰ - ۱۶۳۱ - ۱۶۳۲ - ۱۶۳۳ - ۱۶۳۴ - ۱۶۳۵ - ۱۶۳۶ - ۱۶۳۷ - ۱۶۳۸ - ۱۶۳۹ - ۱۶۴۰ - ۱۶۴۱ - ۱۶۴۲ - ۱۶۴۳ - ۱۶۴۴ - ۱۶۴۵ - ۱۶۴۶ - ۱۶۴۷ - ۱۶۴۸ - ۱۶۴۹ - ۱۶۵۰ - ۱۶۵۱ - ۱۶۵۲ - ۱۶۵۳ - ۱۶۵۴ - ۱۶۵۵ - ۱۶۵۶ - ۱۶۵۷ - ۱۶۵۸ - ۱۶۵۹ - ۱۶۶۰ - ۱۶۶۱ - ۱۶۶۲ - ۱۶۶۳ - ۱۶۶۴ - ۱۶۶۵ - ۱۶۶۶ - ۱۶۶۷ - ۱۶۶۸ - ۱۶۶۹ - ۱۶۷۰ - ۱۶۷۱ - ۱۶۷۲ - ۱۶۷۳ - ۱۶۷۴ - ۱۶۷۵ - ۱۶۷۶ - ۱۶۷۷ - ۱۶۷۸ - ۱۶۷۹ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۱ - ۱۶۸۲ - ۱۶۸۳ - ۱۶۸۴ - ۱۶۸۵ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۷ - ۱۶۸۸ - ۱۶۸۹ - ۱۶۹۰ - ۱۶۹۱ - ۱۶۹۲ - ۱۶۹۳ - ۱۶۹۴ - ۱۶۹۵ - ۱۶۹۶ - ۱۶۹۷ - ۱۶۹۸ - ۱۶۹۹ - ۱۷۰۰ - ۱۷۰۱ - ۱۷۰۲ - ۱۷۰۳ - ۱۷۰۴ - ۱۷۰۵ - ۱۷۰۶ - ۱۷۰۷ - ۱۷۰۸ - ۱۷۰۹ - ۱۷۱۰ - ۱۷۱۱ - ۱۷۱۲ - ۱۷۱۳ - ۱۷۱۴ - ۱۷۱۵ - ۱۷۱۶ - ۱۷۱۷ - ۱۷۱۸ - ۱۷۱۹ - ۱۷۲۰ - ۱۷۲۱ - ۱۷۲۲ - ۱۷۲۳ - ۱۷۲۴ - ۱۷۲۵ - ۱۷۲۶ - ۱۷۲۷ - ۱۷۲۸ - ۱۷۲۹ - ۱۷۳۰ - ۱۷۳۱ - ۱۷۳۲ - ۱۷۳۳ - ۱۷۳۴ - ۱۷۳۵ - ۱۷۳۶ - ۱۷۳۷ - ۱۷۳۸ - ۱۷۳۹ - ۱۷۴۰ - ۱۷۴۱ - ۱۷۴۲ - ۱۷۴۳ - ۱۷۴۴ - ۱۷۴۵ - ۱۷۴۶ - ۱۷۴۷ - ۱۷۴۸ - ۱۷۴۹ - ۱۷۵۰ - ۱۷۵۱ - ۱۷۵۲ - ۱۷۵۳ - ۱۷۵۴ - ۱۷۵۵ - ۱۷۵۶ - ۱۷۵۷ - ۱۷۵۸ - ۱۷۵۹ - ۱۷۶۰ - ۱۷۶۱ - ۱۷۶۲ - ۱۷۶۳ - ۱۷۶۴ - ۱۷۶۵ - ۱۷۶۶ - ۱۷۶۷ - ۱۷۶۸ - ۱۷۶۹ - ۱۷۷۰ - ۱۷۷۱ - ۱۷۷۲ - ۱۷۷۳ - ۱۷۷۴ - ۱۷۷۵ - ۱۷۷۶ - ۱۷۷۷ - ۱۷۷۸ - ۱۷۷۹ - ۱۷۸۰ - ۱۷۸۱ - ۱۷۸۲ - ۱۷۸۳ - ۱۷۸۴ - ۱۷۸۵ - ۱۷۸۶ - ۱۷۸۷ - ۱۷۸۸ - ۱۷۸۹ - ۱۷۹۰ - ۱۷۹۱ - ۱۷۹۲ - ۱۷۹۳ - ۱۷۹۴ - ۱۷۹۵ - ۱۷۹۶ - ۱۷۹۷ - ۱۷۹۸ - ۱۷۹۹ - ۱۸۰۰ - ۱۸۰۱ - ۱۸۰۲ - ۱۸۰۳ - ۱۸۰۴ - ۱۸۰۵ - ۱۸۰۶ - ۱۸۰۷ - ۱۸۰۸ - ۱۸۰۹ - ۱۸۱۰ - ۱۸۱۱ - ۱۸۱۲ - ۱۸۱۳ - ۱۸۱۴ - ۱۸۱۵ - ۱۸۱۶ - ۱۸۱۷ - ۱۸۱۸ - ۱۸۱۹ - ۱۸۲۰ - ۱۸۲۱ - ۱۸۲۲ - ۱۸۲۳ - ۱۸۲۴ - ۱۸۲۵ - ۱۸۲۶ - ۱۸۲۷ - ۱۸۲۸ - ۱۸۲۹ - ۱۸۳۰ - ۱۸۳۱ - ۱۸۳۲ - ۱۸۳۳ - ۱۸۳۴ - ۱۸۳۵ - ۱۸۳۶ - ۱۸۳۷ - ۱۸۳۸ - ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱ - ۱۸۴۲ - ۱۸۴۳ - ۱۸۴۴ - ۱۸۴۵ - ۱۸۴۶ - ۱۸۴۷ - ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ - ۱۸۵۰ - ۱۸۵۱ - ۱۸۵۲ - ۱۸۵۳ - ۱۸۵۴ - ۱۸۵۵ - ۱۸۵۶ - ۱۸۵۷ - ۱۸۵۸ - ۱۸۵۹ - ۱۸۶۰ - ۱۸۶۱ - ۱۸۶۲ - ۱۸۶۳ - ۱۸۶۴ - ۱۸۶۵ - ۱۸۶۶ - ۱۸۶۷ - ۱۸۶۸ - ۱۸۶۹ - ۱۸۷۰ - ۱۸۷۱ - ۱۸۷۲ - ۱۸۷۳ - ۱۸۷۴ - ۱۸۷۵ - ۱۸۷۶ - ۱۸۷۷ - ۱۸۷۸ - ۱۸۷۹ - ۱۸۸۰ - ۱۸۸۱ - ۱۸۸۲ - ۱۸۸۳ - ۱۸۸۴ - ۱۸۸۵ - ۱۸۸۶ - ۱۸۸۷ - ۱۸۸۸ - ۱۸۸۹ - ۱۸۹۰ - ۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ - ۱۸۹۳ - ۱۸۹۴ - ۱۸۹۵ - ۱۸۹۶ - ۱۸۹۷ - ۱۸۹۸ - ۱۸۹۹ - ۱۹۰۰ - ۱۹۰۱ - ۱۹۰۲ - ۱۹۰۳ - ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸ - ۱۹۰۹ - ۱۹۱۰ - ۱۹۱۱ - ۱۹۱۲ - ۱۹۱۳ - ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵ - ۱۹۱۶ - ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ - ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ - ۱۹۳۰ - ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲ - ۱۹۳۳ - ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵ - ۱۹۳۶ - ۱۹۳۷ - ۱۹۳۸ - ۱۹۳۹ - ۱۹۴۰ - ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ - ۱۹۴۳ - ۱۹۴۴ - ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶ - ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸ - ۱۹۴۹ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۱ - ۱۹۵۲ - ۱۹۵۳ - ۱۹۵۴ - ۱۹۵۵ - ۱۹۵۶ - ۱۹۵۷ - ۱۹۵۸ - ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰ - ۱۹۶۱ - ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ - ۱۹۶۴ - ۱۹۶۵ - ۱۹۶۶ - ۱۹۶۷ - ۱۹۶۸ - ۱۹۶۹ - ۱۹۷۰ - ۱۹۷۱ - ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ - ۱۹۷۴ - ۱۹۷۵ - ۱۹۷۶ - ۱۹۷۷ - ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰ - ۱۹۸۱ - ۱۹۸۲ - ۱۹۸۳ - ۱۹۸۴ - ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ - ۱۹۸۷ - ۱۹۸۸ - ۱۹۸۹ - ۱۹۹۰ - ۱۹۹۱ - ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳ - ۱۹۹۴ - ۱۹۹۵ - ۱۹۹۶ - ۱۹۹۷ - ۱۹۹۸ - ۱۹۹۹ - ۲۰۰۰ - ۲۰۰۱ - ۲۰۰۲ - ۲۰۰۳ - ۲۰۰۴ - ۲۰۰۵ - ۲۰۰۶ - ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸ - ۲۰۰۹ - ۲۰۱۰ - ۲۰۱۱ - ۲۰۱۲ - ۲۰۱۳ - ۲۰۱۴ - ۲۰۱۵ - ۲۰۱۶ - ۲۰۱۷ - ۲۰۱۸ - ۲۰۱۹ - ۲۰۲۰ - ۲۰۲۱ - ۲۰۲۲ - ۲۰۲۳ - ۲۰۲۴ - ۲۰۲۵ - ۲۰۲۶ - ۲۰۲۷ - ۲۰۲۸ - ۲۰۲۹ - ۲۰۳۰ - ۲۰۳۱ - ۲۰۳۲ - ۲۰۳۳ - ۲۰۳۴ - ۲۰۳۵ - ۲۰۳۶ - ۲۰۳۷ - ۲۰۳۸ - ۲۰۳۹ - ۲۰۴۰ - ۲۰۴۱ - ۲۰۴۲ - ۲۰۴۳ - ۲۰۴۴ - ۲۰۴۵ - ۲۰۴۶ - ۲۰۴۷ - ۲۰۴۸ - ۲۰۴۹ - ۲۰۵۰ - ۲۰۵۱ - ۲۰۵۲ - ۲۰۵۳ - ۲۰۵۴ - ۲۰۵۵ - ۲۰۵۶ - ۲۰۵۷ - ۲۰۵۸ - ۲۰۵۹ - ۲۰۶۰ - ۲۰۶۱ - ۲۰۶۲ - ۲۰۶۳ - ۲۰۶۴ - ۲۰۶۵ - ۲۰۶۶ - ۲۰۶۷ - ۲۰۶۸ - ۲۰۶۹ - ۲۰۷۰ - ۲۰۷۱ - ۲۰۷۲ - ۲۰۷۳ - ۲۰۷۴ - ۲۰۷۵ - ۲۰۷۶ - ۲۰۷۷ - ۲۰۷۸ - ۲۰۷۹ - ۲۰۸۰ - ۲۰۸۱ - ۲۰۸۲ - ۲۰۸۳ - ۲۰۸۴ - ۲۰۸۵ - ۲۰۸۶ - ۲۰۸۷ - ۲۰۸۸ - ۲۰۸۹ - ۲۰۹۰ - ۲۰۹۱ - ۲۰۹۲ - ۲۰۹۳ - ۲۰۹۴ - ۲۰۹۵ - ۲۰۹۶ - ۲۰۹۷ - ۲۰۹۸ - ۲۰۹۹ - ۲۱۰۰ - ۲۱۰۱ - ۲۱۰۲ - ۲۱۰۳ - ۲۱۰۴ - ۲۱۰۵ - ۲۱۰۶ - ۲۱۰۷ - ۲۱۰۸ - ۲۱۰۹ - ۲۱۱۰ - ۲۱۱۱ - ۲۱۱۲ - ۲۱۱۳ - ۲۱۱۴ - ۲۱۱۵ - ۲۱۱۶ - ۲۱۱۷ - ۲۱۱۸ - ۲۱۱۹ - ۲۱۲۰ - ۲۱۲۱ - ۲۱۲۲ - ۲۱۲۳ - ۲۱۲۴ - ۲۱۲۵ - ۲۱۲۶ - ۲۱۲۷ - ۲۱۲۸ - ۲۱۲۹ - ۲۱۳۰ - ۲۱۳۱ - ۲۱۳۲ - ۲۱۳۳ - ۲۱۳۴ - ۲۱۳۵ - ۲۱۳۶ - ۲۱۳۷ - ۲۱۳۸ - ۲۱۳۹ - ۲۱۴۰ - ۲۱۴۱ - ۲۱۴۲ - ۲۱۴۳ - ۲۱۴۴ - ۲۱۴۵ - ۲۱۴۶ - ۲۱۴۷ - ۲۱۴۸ - ۲۱۴۹ - ۲۱۵۰ - ۲۱۵۱ - ۲۱۵۲ - ۲۱۵۳ - ۲۱۵۴ - ۲۱۵۵ - ۲۱۵۶ - ۲۱۵۷ - ۲۱۵۸ - ۲۱۵۹ - ۲۱۶۰ - ۲۱۶۱ - ۲۱۶۲ - ۲۱۶۳ - ۲۱۶۴ - ۲۱۶۵ - ۲۱۶۶ - ۲۱۶۷ - ۲۱۶۸ - ۲۱۶۹ - ۲۱۷۰ - ۲۱۷۱ - ۲۱۷۲ - ۲۱۷۳ - ۲۱۷۴ - ۲۱۷۵ - ۲۱۷۶ - ۲۱۷۷ - ۲۱۷۸ - ۲۱۷۹ - ۲۱۸۰ - ۲۱۸۱ - ۲۱۸۲ - ۲۱۸۳ - ۲۱۸۴ - ۲۱۸۵ - ۲۱۸۶ - ۲۱۸۷ - ۲۱۸۸ - ۲۱۸۹ - ۲۱۹۰ - ۲۱۹۱ - ۲۱۹۲ - ۲۱۹۳ - ۲۱۹۴ - ۲۱۹۵ - ۲۱۹۶ - ۲۱۹۷ - ۲۱۹۸ - ۲۱۹۹ - ۲۲۰۰ - ۲۲۰۱ - ۲۲۰۲ - ۲۲۰۳ - ۲۲۰۴ - ۲۲۰۵ - ۲۲۰۶ - ۲۲۰۷ - ۲۲۰۸ - ۲۲۰۹ - ۲۲۱۰ - ۲۲۱۱ - ۲۲۱۲ - ۲۲۱۳ - ۲۲۱۴ - ۲۲۱۵ - ۲۲۱۶ - ۲۲۱۷ - ۲۲۱۸ - ۲۲۱۹ - ۲۲۲۰ - ۲۲۲۱ - ۲۲۲۲ - ۲۲۲۳ - ۲۲۲۴ - ۲۲۲۵ - ۲۲۲۶ - ۲۲۲۷ - ۲۲۲۸ - ۲۲۲۹ - ۲۲۳۰ - ۲۲۳۱ - ۲۲۳۲ - ۲۲۳۳ - ۲۲۳۴ - ۲۲۳۵ - ۲۲۳۶ - ۲۲۳۷ - ۲۲۳۸ - ۲۲۳۹ - ۲۲۴۰ - ۲۲۴۱ - ۲۲۴۲ - ۲۲۴۳ - ۲۲۴۴ - ۲۲۴۵ - ۲۲۴۶ - ۲۲۴۷ - ۲۲۴۸ - ۲۲۴۹ - ۲۲۵۰ - ۲۲۵۱ - ۲۲۵۲ - ۲۲۵۳ - ۲۲۵۴ - ۲۲۵۵ - ۲۲۵۶ - ۲۲۵۷ - ۲۲۵۸ - ۲۲۵۹ - ۲۲۶۰ - ۲۲۶۱ - ۲۲۶۲ - ۲۲۶۳ - ۲۲۶۴ - ۲۲۶۵ - ۲۲۶۶ - ۲۲۶۷ - ۲۲۶۸ - ۲۲۶۹ - ۲۲۷۰ - ۲۲۷۱ - ۲۲۷۲ - ۲۲۷۳ - ۲۲۷۴ - ۲۲۷۵ - ۲۲۷۶ - ۲۲۷۷ - ۲۲۷۸ - ۲۲۷۹ - ۲۲۸۰ - ۲۲۸۱ - ۲۲۸۲ - ۲۲۸۳ - ۲۲۸۴ - ۲۲۸۵ - ۲۲۸۶ - ۲۲۸۷ - ۲۲۸۸ - ۲۲۸۹ - ۲۲۹۰ - ۲۲۹۱ - ۲۲۹۲ - ۲۲۹۳ - ۲۲۹۴ - ۲۲۹۵ - ۲۲۹۶ - ۲۲۹۷ - ۲۲۹۸ - ۲۲۹۹ - ۲۳۰۰ - ۲۳۰۱ - ۲۳۰۲ - ۲۳۰۳ - ۲۳۰۴ - ۲۳۰۵ - ۲۳۰۶ - ۲۳۰۷ - ۲۳۰۸ - ۲۳۰۹ - ۲۳۱۰ - ۲۳۱۱ - ۲۳۱۲ - ۲۳۱۳ - ۲۳۱۴ - ۲۳۱۵ - ۲۳۱۶ - ۲۳۱۷ - ۲۳۱۸ - ۲۳۱۹ - ۲۳۲۰ - ۲۳۲۱ - ۲۳۲۲ - ۲۳۲۳ - ۲۳۲۴ - ۲۳۲۵ - ۲۳۲۶ - ۲۳۲۷ - ۲۳۲۸ - ۲۳۲۹ - ۲۳۳۰ - ۲۳۳۱ - ۲۳۳۲ - ۲۳۳۳ - ۲۳۳۴ - ۲۳۳۵ - ۲۳۳۶ - ۲۳۳۷ - ۲۳۳۸ - ۲۳۳۹ - ۲۳۴۰ - ۲۳۴۱ - ۲۳۴۲ - ۲۳۴۳ - ۲۳۴۴ - ۲۳۴۵ - ۲۳۴۶ - ۲۳۴۷ - ۲۳۴۸ - ۲۳۴۹ - ۲۳۵۰ - ۲۳۵۱ - ۲۳۵۲ - ۲۳۵۳ - ۲۳۵۴ - ۲۳۵۵ - ۲۳۵۶ - ۲۳۵۷ - ۲۳۵۸ - ۲۳۵۹ - ۲۳۶۰ - ۲۳۶۱ - ۲۳۶۲ - ۲۳۶۳ - ۲۳۶۴ - ۲۳۶۵ - ۲۳۶۶ - ۲۳۶۷ - ۲۳۶۸ - ۲۳۶۹ - ۲۳۷۰ - ۲۳۷۱ - ۲۳۷۲ - ۲۳۷۳ - ۲۳۷۴ - ۲۳۷۵ - ۲۳۷۶ - ۲۳۷۷ - ۲۳۷۸ - ۲۳۷۹ - ۲۳۸۰ - ۲۳۸۱ - ۲۳۸۲ - ۲۳۸۳ - ۲۳۸۴ - ۲۳۸۵ - ۲۳۸۶ - ۲۳۸۷ - ۲۳۸۸ - ۲۳۸۹ - ۲۳۹۰ - ۲۳۹۱ - ۲۳۹۲ - ۲۳۹۳ - ۲۳۹۴ - ۲۳۹۵ - ۲۳۹۶ - ۲۳۹۷ - ۲۳۹۸ - ۲۳۹۹ - ۲۴۰۰ - ۲۴۰۱ - ۲۴۰۲ - ۲۴۰۳ - ۲۴۰۴ - ۲۴۰۵ - ۲۴۰۶ - ۲۴۰۷ - ۲۴۰۸ - ۲۴۰۹ - ۲۴۱۰ - ۲۴۱۱ - ۲۴۱۲ - ۲۴۱۳ - ۲۴۱۴ - ۲۴۱۵ - ۲۴۱۶ - ۲۴۱۷ - ۲۴۱۸ - ۲۴۱۹ - ۲۴۲۰ - ۲۴۲۱ - ۲۴۲۲ - ۲۴۲۳ - ۲۴۲۴ - ۲۴۲۵ - ۲۴۲۶ - ۲۴۲۷ - ۲۴۲۸ - ۲۴۲۹ - ۲۴۳۰ - ۲۴۳۱ - ۲۴۳۲ - ۲۴۳۳ - ۲۴۳۴ - ۲۴۳۵ - ۲۴۳۶ - ۲۴۳۷ - ۲۴۳۸ - ۲۴۳۹ - ۲۴۴۰ - ۲۴۴۱ - ۲۴۴۲ - ۲۴۴۳ - ۲۴۴۴ - ۲۴۴۵ - ۲۴۴۶ - ۲۴۴۷ - ۲۴۴۸ - ۲۴۴۹ - ۲۴۵۰ - ۲۴۵۱ - ۲۴۵۲ - ۲۴۵۳ - ۲۴۵۴ - ۲۴۵۵ - ۲۴۵۶ - ۲۴۵۷ - ۲۴۵۸ - ۲۴۵۹ - ۲۴۶۰ - ۲۴۶۱ - ۲۴۶۲ - ۲۴۶۳ - ۲۴۶۴ - ۲۴۶۵ - ۲۴۶۶ - ۲۴۶۷ - ۲۴۶۸ - ۲۴۶۹ - ۲۴۷۰ - ۲۴۷۱ - ۲۴۷۲ - ۲۴۷۳ - ۲۴۷۴ - ۲۴۷۵ - ۲۴۷۶ - ۲۴۷۷ - ۲۴۷۸ - ۲۴۷۹ - ۲۴۸۰ - ۲۴۸۱ - ۲۴۸۲ - ۲۴۸۳ - ۲۴۸۴ - ۲۴۸۵ - ۲۴۸۶ - ۲۴۸۷ - ۲۴۸۸ - ۲۴۸۹ - ۲۴۹۰ - ۲۴۹۱ - ۲۴۹۲ - ۲۴۹۳ - ۲۴۹۴ - ۲۴۹۵ - ۲۴۹۶ - ۲۴۹۷ - ۲۴۹۸ - ۲۴۹۹ - ۲۵۰۰ - ۲۵۰۱ - ۲۵۰۲ - ۲۵۰۳ - ۲۵۰۴ - ۲۵۰۵ - ۲۵۰۶ - ۲۵۰۷ - ۲۵۰۸ - ۲۵۰۹ - ۲۵۱۰ - ۲۵۱۱ - ۲۵۱۲ - ۲۵۱۳ - ۲۵۱۴ - ۲۵۱۵ - ۲۵۱۶ - ۲۵۱۷ - ۲۵۱۸ - ۲۵۱۹ - ۲۵۲۰ - ۲۵۲۱ - ۲۵۲۲ - ۲۵۲۳ - ۲۵۲۴ - ۲۵۲۵ - ۲

که البته چون سخن از امشاسپندان و یَزْتَه ها است دور از ذهن است که "مانیستان" خوانده شود. و این واژه ذهن را به سوی مانیستان/ خانقاه مانویان میبرد. و آن گاه باید دنبال ردپای مانویان در متنی زرتشتی چون بندهش بود! که اشتباه است.²⁵

در نسخه ت د2/ TD2 ص 177 گوییم آمده.

Mān[r]spand ī gōwīšn ī ōhrmazd ī hast ī apastāk, kē-š wīčārīšn apēčak stāīšn [dāt].

♣ اگر "مانسپند" بخوانیم: اوستا مانسپند (: خانه پاک و مقدس) سخن اوهرمزد است، که آن را گزارشی در خور ستایش] داد. /؟/ ولی مانسپند فضای مینوی اوستا را بهتر می‌رساند.

2-1-1-2-2-2 دوم در نام شخص قرار گرفتن: گر چه در موضعی از جمله اندرزهای خود موبدان معروف نام این شخصیت به گونه گوییم آمده لیکن مواردی نیز در برخی دست نویسیها یافت میشود که به گونه "مانسپند" نگارش شده است، از جمله در دست نویسی م او 29، "داستان گرشاسپ، تهمورس و جمشید گلشاه و متن های دیگر"، ص 22، خط 9، نام شخصیت معروف (موبد موبدان معروف) به گونه گوییم "آتور بات مانسپندان" (ده اندرز از آتورپات)، و ص 117، خط 9 به گونه گوییم "آتور پات مانسپند" (سخنی چند از آتورپات) آمده است. و نیز نقلی در کتاب آذربادمهرسپندان، اشته و سراج، ص 140 و 141، 1379، خط 9 از متن پهلوی به گونه گوییم آتربات مانسپندان نوشته است، البته روشن است که املاء بخش نخست آن نادرست است. همان گونه که دیده میشود در نام شخص و شخصیت معروف موبدان موبد شاهپور دوم نیز "مانسپندان" نوشته شده است، و این واژه را نتوان "مارسپندان" خواندن و ایدون "مهرسپندان" و چنین پنداشتن که "ماراسپند" و "مهراپند" از این واژه گرفته شده است! بدین ترتیب نوشتار "ماراسپند" تصحیفی از نوشتار درست "مانسپند" است. و تصحیف خطا کردن در نوشتن باشد. پس در نام شخصیت معروف نیز خوانش "مار اسپند" نادرست است. و پس از این خواهیم دید که واژه گوییم "مار" نیست و در نتیجه تصحیف نیز نتوان بودن. ولی آیا میتوان نام شخصیت معروف را "مانسپند" خواندن؟ در ادامه به این مطلب میپردازیم.

2-1-2-2-2 و نیز "مهر" خوانده اند. مهر در پهلوی به گونه گوییم ← میتر نوشته میشود. از جمله در کارنامه اردشیر

بابکان به گونه گوییم میتر، در نام مهر گوییم / مهرا گوییم / مهرک گوییم / مهرک انوش [ک] زادان گوییم -

²⁴ dāt از نسخه TD2 آورده شد، ص 177، خط 7.

²⁵ برای مانیستان نک: وامقی، ایرج، زندگی، افکار و فلسفه دین مانی، پاورقی های ص 54 و 89. در پهلوی مانیشت māništ.

۱۳۰۳۳۳۳۳ / آمده است.²⁶ گونه نوترش در متون متأخر پهلوی به گونه **𐭮𐭲𐭮𐭲** ← میهر در میهری و میهریانه تنها یک بار در بن دهش، بخش "اندر چگونگی مردمان" ← بندهش، نسخه TD1 ص 83، خط 11 مییاشد.²⁷

ولی نویسه "𐭮𐭲" در "𐭮𐭲𐭮𐭲𐭲" را هیچگاه نتوان میهر خواندن چه در این صورت یک نویسه (𐭮) پس از "m" بایسته مینماید و این گونه نوشته خواهد شد: **𐭮𐭲/𐭮𐭲** تا بتوان میهر خواندش. نیز خوانش "میهر" به گونه "مهر" به استدلال این که مصوت کوتاه **a** در خط پهلوی نوشته نمیشود نادرست است و اگر فارسی را دنباله زبان های ایرانی باستان بدانیم در این صورت (-) **i** در میثره به (-) **a** تبدیل نمیشود یعنی "م" در میهر "م" نمیشود، پیشوندهای تأثیر گذار (همچون **a** نافیه) نیز این مطلب را ثابت میکنند یعنی **a** را به **i** تبدیل کرده اند، که سخنش در زیر می آید. همچنین میهر در معنای مَهْرُکْ **mahrka** اوستایی آشفستگی در شهرت آتورپات موبدان موبد ایجاد میکند.

2-2-1-2-1- نگاهی به املاء میهری و میهریانه (مشی و مشیانه) در بندهش: همان گونه که گفته شد در بندهش، نسخه TD1 ص 83، خط 11، مشی/مشیانه به گونه میهر/میهریانه نوشته شده است.²⁸ این خوانش میهری و میهریانه به ادبیات فارسی نیز راه یافته و اکنون همه، "آدم و هوای" ایرانی را این گونه و نیز مشی و مشیانه میخوانند. ولی با توجه به ریشه و معنای لغوی واژه های "مرد و زن/ و مشی و مشیانه" آیا میتوان میهری و میهریانه را با مشی و مشیانه یکی دانست؟ خوانش میهری/ میهریانه ذهن را به سوی میهر معروف؛ میثره اوستایی میبرد حال آن که مشی و مشیانه ذهن را به سوی مَرِتْ **marṭa** / مَشِیْ **mašya** اوستایی به معنای مرگ میبرد. در اوستا سه واژه برای معنای مرگ داریم که مرد نیز از همین ها است: **mahrka/mašya/marṭa** هر سه از ریشه اول "مر" **mar** به معنای مردن و سپری شدن میباشند.²⁹ اکنون اگر بخواهیم املاء نسخه TD1، ص 83، خط 11 را به گونه میهری و میهریانه بخوانیم آنگاه میهر را باید از این سه واژه بگیریم در صورتی که میهر نام از میثره و آن از **mit** به معنای دوست داشتن، میهرانی نشان دادن و... است و معنای مردن و سپری شدن را در خود ندارد. از طرفی املاء مورد بحث (نسخه TD1) به گونه **𐭮𐭲𐭮𐭲/𐭮𐭲𐭮𐭲** آمده است. اگر این املاء را درست بدانیم و آن را مَهْرُکْ/ مَهْرِیانه بخوانیم در این صورت آن را از ریشه **mahrka** اوستایی گرفته ایم که معنای مردن و سپری شدن را در خود دارد و در چنین حالت است که میتوانیم به خوانشی مطمئن دست یابیم. (املاء تصحیح شده: **𐭮𐭲𐭮𐭲/𐭮𐭲𐭮𐭲** مَهْرُکْ/ مَهْرِیانه) اکنون با این خوانش ریشه

²⁶ نک: کارنامه اردشیر بابکان، مشکور، محمدجواد، 1389.

²⁷ البته املاء مورد نظر به گونه **𐭮𐭲𐭮𐭲/𐭮𐭲𐭮𐭲** میباشد. اگر میهری و میهریانه بخوانیم بایستی املاء آن را به گونه **𐭮𐭲/𐭮𐭲** تصحیح نماییم. ← جنیدی، فریدون، سلسله درسهای انجمن پهلوی خوانی بنیاد نیشابور.

²⁸ البته بیشتر نویسندگان به شیوه خوانش مکتزی و هم به دلیل تبدیل "ر" و "ل" به گونه مَهْلی و مَهْلیانه آوانویسی کرده و میهری و میهریانه میخوانند ولی خواهیم دید که این میهری و میهریانه نیست. برای مَهْلی و مَهْلیانه نک: بهار، مهرداد، بندهش، ص 81.
²⁹ برای معنای مرگ در اوستا نک زیر واژه های: **mahrka / mašya / marṭa** در فرهنگ ها.

واژه ها و در نتیجه معنای درست واژه ها نیز به ذهن متبادر میشود. (:مرد، مُردنی، میرا)³⁰ ولی آن چه کار را مشکل میکند املاء مشی / مشیانه در دو دست نویس "بخش هایی از بندهش هندی" و "متن ناقصی از بندهش" میباشد که به گونه ۱۱۱۹۶/ هر حال منطقی این املاء و معنایش با ریشه مرد ارتباطی ندارد. /۹/ ♣ و آیا این اشتباهی است که از سوی کاتبان - به علت درنیافتن معنای مهر - به متن های پهلوی راه یافته است؟ ♣ چه بسا یکی از دلایل ادخال مهر با مهر نوحوانی واژه ۱۱۲۶۶ میتر به گونه مهر است که این همه آشفتگی را در واژه امهرسپند رقم زده است. ♣ باز هم اگر مهر را از mahrka ندانیم خوانش آن در معنای مهر درست نمیشد! /۹/ ♣ آیا مهر خوانش امروزی برای مشی و مهر است؟ ♣ به هر حال این مهر میتره را به ذهن متبادر میکند و نه مشی را. ♣ و این تبادر واژه های کهن در فضای زبانی امروزیمان چقدر میتواند ما را در دریافت معنای مقصود راهنمایی کند؟ مهری و مهریانه را مهری و مهریانه بخوانیم! /۹/

2-2-1-2-2- بررسی واژه های مهر اسپندان و امهرسپندان : آیا میتوان واژه امهرسپند را همچون آمداد که اکنون مُرداد خوانده میشود مهراسپند خواندن؟ و مهر را مهر؟ در گویش امروز شاید بتوان این کار را کردن لیکن ما برآنیم تا به خوانشی درست از واژه پهلوی ۳۳۳۳۳ دست یابیم. // روان شاد استاد پورداد در خرده اوستا چنین آورده اند : "آذرباد پسر مهراسپند : اسم اولی در اوستا āt r pāta آمده است و اسم دومی در اوستا maera.sp nta آمده، لفظاً یعنی کلام مقدس. بیست و نهمین روز هر ماه نیز ماراسپند یا مهر اسفند نامیده میشود."³² و نیز سلسله نسب آتورپات را نیز آورده اند. اگر این سلسله نسب نبود آنگاه میشد "آتورپات مانسپندان" را صفت برای نام مجهول موبدان موبد شاهپور دوم دانست به معنای نگهبان خانه مقدس (آتیکه) /۹/ در "دبستان المذاهب" چنین آمده : "موبد آذرباد این ماراسفند که از پدر نسبتش بزرگداشت پیغمبر می رسد و نسب مادرش بکشتاسپ شاه."³³ و مشکل این جا است که در متن های موجود و روایت های پارسی و عربی شخصیت معروف با همین نام معرفی شده است.

فروشی در فرهنگ خود هر دو خوانش را آورده mahrspandān / māraspandān (نک : فرهنگ زبان پهلوی). و هر دو را نیز نام روز 29 از هر ماه می آورد و نام فرشته موکل بر آب البته از قول فرهنگ برهان قاطع. (نک : برهان و پانویس های دکتر معین زیر واژه های : مار اسپند/مار اسپندان/ماراسفند/ مار اسفندان/مهر اسفند) دکتر معین زیر واژه مهر اسفند آورده اند : "در اوستا ma(n)thra spenta، پهلوی amahrspent،... جزو اول کلمه منتره بمعنی کلام و جزو دوم سپنته بمعنی مقدس

³⁰ برای ریشه های یاد شده نک : بهرامی و جنیدی، فرهنگ واژه های اوستا، جلد 2، زیر واژه های مربوطه. نیز رایشلت، اوستا ریدر، بخش واژه نامه.

³¹ نوابی و طاووسی، مجموعه متون پهلوی، از انتشارات موسسه آسیایی دانشگاه شیراز، 1355، "بخش هایی از بندهش هندی" دستنویس م 1 و 49-شماره 37، ص 2، خط 1 و "متن ناقصی از بندهش" دستنویس ت 28-شماره 27، ص 2، خط 5.

³² پورداد، خرده اوستا، ص 30. در اینجا استاد "مهراسپند" نوشته و ریشه را "مانتره سپند" داده اند و کلام مقدس ترجمه کرده اند! ولی مانتره با مهر یکی نیست! / و نیز نک : معین، مزدیسنا و ادب پارسی، جلد 1، ص 53، و در پانویس واژه مارسپند یادآوری میکنند که : "در نام پدر موبد بزرگ عهد شاپور دوم، آذرباد مارسپندان".

³³ مصطفوی، علی اصغر، دبستان المذاهب، ص 87، خط 10.

و جمعاً کلمه مرکب بمعنی کلام مقدس است!"- ایشان در این نوشتار amahraspent را با ma(n)thra spenta اوستایی یکی گرفته اند! ولی amahraspent پهلوی "مشره سپند" نمیتواند باشد. Amahraspent و یا "amahraspand /

سپند هزوارش ایرانی برای واژه amšāspand به معنی بامرگ مقدس است. و در اوستا از سه بهر برآمده است: a نفی کننده، بهر دوم آن meša بمعنی مرگ است و همانست که در مَشی و مشیانه با میهر و میهریانه موجود است و بخش سوم آن spenta مقدس است که بر روی هم معنی "بی مرگ مقدس" را می دهد که شش صفت اهورا مزدا باشد.³⁴ و ارتباطی با مانتره سپنته به معنای کلام مقدس ندارد. ♣ مانتره از ریشه "مَن" در پهلوی به "امهر" از am□ša (بی مرگ) تبدیل نمیگردد. ♣ میهر در مهراسپند نام از میشره اوستایی است. ♣ املاء پهلوی "مهر اسپند با امهرسپند" فرق دارد. ♣ اینها مطالبی پیرامون معنای واژه و تفاوت مانتره سپنته و امهرسپند بود. ولی درباره خوانش هزوارش امهرسپند:

فروشی، مشکور، و... این واژه را به گونه امهرسپند amahrspa(e)nt خوانده اند. میدانیم که rt فارسی باستان در اوستا Š است. همچون arta/aša و /mar□ta/mašya/ هنگامی که a منفی ساز بر mar□ta مضاف میشود دو واکه همسان (a) پشت سر هم تبدیل به واکه (-) میشود. یعنی mar□ta ← am□r□ta / mašya ← am□šya و نمیگوییم /amašya/amar□ta- در واقع صدای (-) a بر سر m به (-) تبدیل میشود. بر این قیاس هزوارش امهراسپند را در پهلوی میتوان به گونه امهرسپند amehrespand خواندن، و نه امهرسپند amahrspa(e)nt /؟/ و در واژه apestāk اوستا /؟/ این ویژه نام هایی است که پس از نخستین همخوان واکه کوتاه a را به دنبال دارند. در مواردی که دو همخوان و یا یک همخوان و یک واکه بلند پشت سر هم قرار میگیرند این قاعده راست در نمی آید. مانند: ناهیت ← اناهیت/ ویناس ← آویناس/ سپاس ← آسپاس.

گزینه پیشنهادی: اگر این هزوارش را از mahrka بگیریم بر اساس قاعده بالا میتوان چنین استنباط کردن: a منفی ساز بر سر mahrka ← am□hrka میشود. پسان با مضاف شدن این واژه بر سر sp□nta آوای پایانی خود یعنی a- در ka را از دست داده و به - تبدیل میشود و صامت ملازی- انسدادی k به دلیل سنگینی تلفظ میان دو صامت دندانی r و s- که یکی آوایی و روان و دیگری بی آوا و سایشی است - می افتد، در نتیجه خواهیم داشت: amehresp□nt ← am□hrka ← mahrka یعنی amehresp(a)ent ← am□hrka- sp□nta در پهلوی // مقایسه کنید این حالت را در گویش سدخرو سبزه وار هنگامی که دو واکه همسان (-) a در یک واژه به گاه مضاف شدن تبدیل به (-) i میشود: نَوِی: نَوِه ← نَوِی یِ برام: نوه

³⁴ جنیدی، فرهنگ هزوارش های دبیره پهلوی، ص 9/ مشکور، محمد جواد، فرهنگ هزوارش های پهلوی، ص 96 ← یادداشت ها.

³⁵ برای اپستاک نک: بهرامی، جنیدی، فرهنگ واژه های اوستا ج 1، بر گه خ. استاد جنیدی **سپند** اپستاک پهلوی را در ضمن آوردن تاریخ مربوط به جمع آوری اوستا گونه ای دیگر از **سپند** پهلوی به معنی پیدا گرفته اند که با a- منفی ساز معنی ناپیدا میدهد و آن را apastāk خوانده اند. اگر سخن استاد را درباره پیدا و ناپیدا بودن اوستا بپذیریم (که با عنایت به روشنگریهای ایشان معقول است) آنگاه باید اپستاک را با توجه به دگرگونی دو واکه a به i که در بالا آمد، به گونه اپستاک apestāk بخوانیم، آن چنان که در برخی متن ها نیز به همین گونه **سپند** نوشته شده است. (: بندهش، tdl، ص 150، خط نخست) و هر چند املاء آن در متن ها بیشتر به صورت **سپند** آمده است. معرب این واژه نیز در متون (مانند: مروج الذهب) به گونه بسته آمده است. این خود میرساند که نویسنده اپستاک را معرب کرده و نه اوستا را. و در معرب شدن معمولاً p به b تبدیل شده است.

2-2-4- برهان قاطع مهر اسفند/ماراسپند را ایزد موکل بر آب ها آورده! اگر منظورش "مهر" معروف است که آن چه در مهر یشت و خرده اوستا آمده عبارتی که گویای این مطلب باشد نیست. "مهر دارنده دشت های فراخ دارنده هزار گوش ده هزار چشم ایزدی که بنامش خوانده شده (و) رام چراگاه خوب بخشنده ستائیدن و نیایش کردن و خوشنودی خواستن و آفرین خواندن"⁴³. و آن چه از مهر یشت برمی آید مهر خویشکاریش نظارت بر پیمان بستن مردمان است. و مار اسپند نیز همان مائثره سپنتا به معنی کلام مقدس است و هیچگاه به عنوان یَزْتَه آب ها نیامده است! و یَزْتَه ای که موکل بر آب هاست "آپام نپات" یا "بُرز ایزد" است. "آردویسور آناهیتا" نیز که پاکی و بی آلاشی معنی میدهد کم کم از آپام نپات پیشی میگیرد و شخصیت آپام نپات در شخصیت او تحلیل می رود⁴⁴. و آردوی را مهر اسپند نامیده اند! در واژه نامه پازند زیر واژه ماراسپند میخوانیم: "ماتره سپند، مهراسفند، نام فرشته ای است موکل بر زمین، نام پدر آذرباد⁴⁵. در اینجا نام فرشته ای است موکل بر زمین و نه بر آب ها. و از امشاسپندان خرداد (هُئوروتات) است که آب را حمایت میکند.

3- نگاهی به شیوه خواندن متون پهلوی

خواندن نوشته های پهلوی به گونه کهن این رسایی را دارد که خواننده را یک راست به معنای واژه راهنمایی میکند. و گونه نوخوانی مکنزی قواعدی یک دست را به جا نمی نهد. از طرفی اصرار بر نوخوانی به شیوه قرائت مکنزی نیز خلط در خط و معنا ایجاد میکند، چنان که ویچیدکیها ای زات اسپرم *wičitak-ihā ī zāt sparm* را وزیدگیها بنویسیم و وزیدگیها یا وزیدگیهای زاد اسپرم *wizīdag-ihā ī zādisparam* بخوانیم.⁴⁶ روشن است چنان چه این نام بدون حرکت و یا با حرکت نوشته شود خواننده غیرمتخصص و گاه متخصص نیز دچار اشتباه شده و وزیدگیها را به گونه وزیدگیها خوانده و در این حالت آن را از مصدر وزیدن میگیرد حال آن که میدانیم از مصدر ویچیتن ← گزیدن میباید و امروز خود را در "چیدن"⁴⁷ نشان میدهد. اوستایی: پیشوند *vi + ā* به معنای برگزیدن، تماشا کردن است. ویچیتن در املاء متن های مانوی به صورت ویچید *wičīd/wcyd* است. ولی *wizīd* میخوانند چون میان دو مصوت قرار گرفته، بدون در نظر داشتن پایداری "چ" *č* در ایرانی میانه غربی تا امروز! در گویشهای ایرانی دیده نشد که ویچیتن را وزیدن و یا مشتقات آن را به کار برند که "ز" را در خود داشته باشد. /*z*/ و میدانیم که

⁴³ پورداود، خرده اوستا، ص 117

⁴⁴ آموزگار، تاریخ اساطیری ایران، ص 22 و 23/ مژگان ذره منابع اوستایی و پهلوی و پازند مربوط به آبان نیایش را مورد کنکاش قرار داده اند. نک: پایان نامه تحصیلی نامبرده با موضوع آبان نیایش، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد، سال تحصیلی 90-1389.

⁴⁵ شهزادی، واژه نامه پازند. این فرهنگ نیز نام مائثره سپند و مهراسفند را یکی دانسته و در کنار هم آورده است /*z*/ ولی این دو با هم فرق دارند.

⁴⁶ راشد محصل، محمدتقی، وزیدگیهای زاد اسپرم، 1385

⁴⁷ مقدم، محمد، راهنمای ریشه فعلهای ایرانی، ص 19: کی (چی، شی، چنو، چن)، چیدن، (با پیشوند وی: گزیدن، گزیر، وزیر) / جنیدی، فریدون، فرهنگ هزوارشهای دبیره پهلوی، ص 39 پیشگفتار. / در گویش اردلان سنندج: چئین / ده کرج: بچی / آوانک طالقان: بچی / زواردشت الموت: بچینستن / رشتی: بیچن / خیارجی: بیچین.

"و" ایران باستان در فارسی امروز به "گ" تبدیل شده است مانند: ویشتاسپ ← گشتاسب، ویسی ← گسیل⁴⁸، ویتار ← گذار⁴⁹، ویجیتن ← گزیدن. و معنای ویجیتکیهایی زات اسپرم گزیده های زاد اسپرم میباشد. در برخی متن های متأخر از نظرنگارش همچون بندهش میتوان روند نو نویسی واژه ها را دید. مانند: ورتیشن که به گونه گرتیشن نوشته شده است و در فارسی گردش و... البته در همه جای متن نویسنده املاء یکسانی را رعایت نکرده است و گویا در نگارش خود تردید داشته است. مروری کوتاه به گویش های امروز در کشور خط سیر واژه ها از کهن به فارسی نو را به خوبی نشان میدهد. نمونه را در پهلوی مردُم را به شیوه کهن مرْتُم martōm میخوانیم. این "ت" t کهن که در سیر زندگی خود به "د" d تبدیل شده است هنوز در گویش سیمیار الموت به گونه مرْتَم martem و در سبزوار: مرْت، و مرْتا (جمع آن) جاری است. در حالی که مکنزی این واژه را نیز مشمول املائی تاریخی میکند و در متون پهلوی نیز آن را به گونه نو مردم mardōm⁵⁰ میخواند. دیگر مراجعه به متون ادبی و دانشی خودمان در قرون پیشین است. در میان این کتاب ها گاهی به نمونه نثرهایی برمیخوریم که نشان دهنده شیوه کهن نویسی تا زمان لاقبل تألیف آن کتاب است. برای نمونه کتابی که به قرون 5 و 6 مربوط میباشد تفسیر نسفی از دانشمندان وراورد⁵¹ شهر نخشب⁵² میباشد. برای هماهنگی با مثال بالا شناسه "ت" t را در دوم شخص جمع صیغه ها مثال میزنیم که در ترجمه قرآن به پارسی خود را حفظ کرده و به "د" d تبدیل نشده است. "بدانیت که عذاب خدای تعالی سخت است مر مخالفان را" ... (مائده، آیه 98)، "و خدای تعالی داند آنچه پیدا میکنیت از طاعت، و آنچه پنهان میداریت از معصیت" (همان، آیه 99)، "آنست خداوند و آفریدگار، و به معبودی سزاوار؛ چگونه باز گردانیده میشویت، که بدین خدای می تگرویت". (انعام، آیه 95).⁵³ اگر املاء تاریخی نگیریم، شاید گفته شود این گویش به منطقه وراورد تعلق دارد (گروه ایرانی میانه شرقی) و گویش های پهلوی به ایرانی میانه غربی.⁵⁴ اما این منطقه به محل فعالیت مانویان نزدیکتر است.⁵⁵ و میدانیم که مانویان کمینه تا قرن 3/2 هجری مشغول فعالیت بوده اند.⁵⁶ و از طرفی در محدوده زبانی ای که ایرانی میانه غربی نامیده شده نیز واژه های بسیاری باقی است که هنوز به شکل کهن واج های خود را حفظ کرده اند مانند نمونه های بالا که آورده شد. و این نیز روشن است که همخوان ها و واکه های زبان پارسی به مرور ساده تر گردیده اند.⁵⁷ ولی این اتفاق در برخی شهرهای ایران فرهنگی کندتر انجام شده است، مثلاً در تاجیکستان امروزی واژه های بسیاری را با همان "تلفظ کهن" پهلوی میبینیم همچون "نیگارا" nīgārā در پهلوی نیکار /nīkār/ پیمانَه paymāna در پهلوی پیماناک patmānak و یا واژه هایی با حفظ مصوت پایانی -ā همچون خانَه xāna، کوچَه kūča،

⁴⁸ در گویش ده کلاک: گوستی gusti.

⁴⁹ در ده کلاک هنوز جاری است.

⁵⁰ نک: یادداشت ها

⁵¹ "ماوراءالنهر است، فردوسی گوید: اگر پهلوانی ندانی زبان وراورد را ماوراءالنهر خوان" ← لغت فرس، ص 109. / و نیز نک: دهخدا

⁵² نک: یادداشت ها

⁵³ جوینی، عزیزالله، تفسیر نسفی.

⁵⁴ نک: یادداشت ها

⁵⁵ محل فعالیت مانویان در شهرهای: سمرقند، سغد، نونکت (نونکت). نک: الفهرست، ص 600

⁵⁶ در زمان امویان و عباسیان، الفهرست، ص 600-601/ و آخرین دسته که به خراسان کوچ کردند در زمان مقتدر خلیفه عباسی بود. ← الفهرست، ص 600.

⁵⁷ همخوان ها یا حذف parwanak → parwana و یا تبدیل nīkās → nīgāh یا باقی مانده اند amartem و واکه های مرکب در برخی گویش ها از بین رفته یا کوتاه تر شده یا تبدیل شده یا باقی مانده اند. اوستایی gau → au / در کرجی giu → iu / به معنای گاو، در کردی مصوت های مرکب بسیاری باقی مانده است.

جاده *jāda*، در پهلوی پایان این گونه واژه ها همخوان "ک" *k* میباشد/ حفظ مصوت کوتاه *i* - در پیشوند استمرار "می" *mī* در میترسد *mitarsad*، در پهلوی همی *hami*/ حفظ کسره اضافه در "پَنْجَه ای خَنیاگران" *panja ī xanyāgarān* مقایسه شود با پهلوی "گف ای رَوَند" *kōf ī rēwand* و یا در افغانستان و کردستان و سیستان و خراسان و حتی شهرهای بزرگی مانند کرج و... . پیداست اکنون تلفظی یکسان در وِزارود و در نواحی شرقی و غربی ایران جاری است و در این مورد تفاوتی بین ایرانی میانه شرقی و غربی نیست. و بحث نوشتار نیز که در بالا بدان اشاره ای شد/؟

3-1- اما علت این همه خوانش در باره واژه آتورپات و واژه های پهلوی نبودن نشانه های دقیق ویژه واکه ها و همخوان هاست. مثلاً در دبیره پهلوی نشانه "ـ" ممکن است برای موارد چندی به کار رود: مصوت کوتاه "ـ" (*i*، کسره) / مصوت بلند "ای" (*ī*) / حرف ربط "که" / و صورت کشیده تر آن نشانه یاء وحدت/ نکره میباشد. و این محدودیت نشانه گذاری دلیل خوانش های گوناگون شده است. و نگاه کردن به گویش های امروز راهگشای خواندن درست؛ و خواندن درست راهنمای دریافت بار فرهنگی گستره این خاک است. و به راستی این گویشها دانشگاهی است که در عمل این پیوستگی و جریان زیبا و زنده جهان واژه ها را به ما مینمایاند.⁵⁸

در خوانش واژه آتورپات مانسپندان ما با چالش مصوت ها روبرو نیستیم. و این بار همخوان ها هستند که ما را در خواندن به چالش میکشند.⁵⁹ و در این میان نخوانی یا معرب خواندن واژه ها ممکن است ما را در خواندن و دریافت واژه به بیراهه ببرد و برای مدتی فهم واژه یا گفتار را طولانی کرده گمراهمان سازد. برای مثال با خواندن "آتور پات" به گونه "آدور باد" و یا "آذر باد" ذهن به سوی باد معروف و با خواندن "مان اسپند" به گونه "مار اسپند" ذهن به سوی حیوان معروف میرود. و با خواندن "ویچیدن" به گونه "وزیدن" ذهن به سوی "وزیدن" میرود.⁶⁰ و با خوانش فرکت به گونه فرگند ذهن گند معروف در برابر "بوی" را متبادر میکند. چگونه میتوان هزوارش کردن (حَفَر عربی) را کردن خواند ولی *fra-kant* را *fra-gand*؟ در حالی که *t* پایانی پس از مصوتی نیامده است؟ آنگونه که مکتزی خوانده (نک: فرهنگ کوچک پهلوی، شیوه آوانویسی این فرهنگ همان گونه که مترجم پارسی آن گفته اند (ص8)، ناهمواری هایی دارد). یعنی نیاکان حَفرونتن سه (۱۳۰۱) نوشته، کردن میخواندند، فرکت سه (۱۳۰۴) نوشته و فرگند میخواندند؟ کهن خوانی کمینه این مزیت را دارد که ذهن یک راست به سوی اصل معنای مقصود کشیده میشود.

⁵⁸ نک: یادداشت ها.

⁵⁹ غیر از مصوت ها گاهی یک همخوان نشانه چند همخوان دیگر نیز هست. مانند: "ا" که هم "ن" است، هم "ر" *r*، هم "ل" *l*، هم "واو" *w*، هم "او" *u*. و...
⁶⁰ اگر در پهلوی ما برای نوشتن "چ" و "ز" یک نویسه مشترک "س" داریم و شاید که خواندن درست "چ" و "ز" را مشکل بنماید در عوض در متن های مانوی نویسه روشنی برای "چ" داریم و میتوانیم برای خواندن ویچیتن به این متن ها استناد کنیم/؟

4- آموزش

مسأله مهمتر آموزش میباشد. دانشجو با کهن خوانی میتواند سیر زندگی واژه ها را از کهن تا به نو تشخیص دهد. خواندن متن ها مثلاً از درخت آسوریک تا بندهش - (فرایند مطالعه متون پهلوی) کمینه بهره آن این است که دانشجو متوجه خواهد شد در بازنویسی متون پهلوی در قرون اولیه اسلام در ایران املاء برخی واژه ها تغییر کرده است، چه پیشتر همان واژه را در متن های دیگر به گونه ای دیگر دیده است. مانند: **damān** که در ارداویراف نامه و برخی جایهای بندهش به گونه **zamān** نوشته شده است ولی در سایر متون به گونه **damān**. بدین ترتیب دانشجو خود متوجه خواهد شد که رسم الخط برخی از واژه ها در دوران های مختلف تغییراتی نیز داشته است. و با مراجعه به تاریخ کتابت نوشته ها در واقع به یک بینش تاریخی نیز در این باره دست می یابد. ولی اگر از نخست به دانشجو شیوه نخوانی یاد داده شود و به او گفته شود که در حرف نویسی بنویس **dmān** و در آوانویسی بنویس و بخوان **zamān**، پسان معنی کن زمان - آن گونه که شیوه غربی ها در آموزش متن های پهلوی است - روشن است که دانشجو یک درگیری ذهنی پیچیده ای را دنبال خواهد کرد که این امر آموزش را کند و با مشکلی جدی روبرو میکند و بسا که دانشجو از سختی متون پهلوی سرخورده شده این وادی را رها کند.

پیشنهاد: در امر تدریس نخست شیوه کهن خوانی به دانشجو آموزش داده شود، پسان روش مکتبی به عنوان یک نظریه در کلاس درس مطرح شده تا دانشجو بتواند در این باره اندیشه کند. وگرنه تحمیل نخوانی به دانشجو جزمیتی است که راه هرگونه اندیشه گی و آوردن نظریات نو و تازه را بر دانشجو میندود. و این راه علوم انسانی نیست.

5- نتیجه گیری

پس دو گونه خوانش ما را در خواندن و دریافت درست واژه هامان (در این مقاله واژه آتورپات مانسپندان) گمراه کرده و درگیری ذهنی بسیاری را در آموزش و فهم متون برایمان به وجود آورده است. این درگیری ذهنی منجر به بد فهمی و یا ندانستن واژه میشود. - "واژه ای" که دربردارنده یک فرهنگ، یا بازگو کننده یک تاریخ میتواند باشد: **نخستین** خوانش واژه ها به گونه مکتبی (هر چند نو شدن واژه ها در طول تاریخ امری روشن است) و **دو دیگر** معرب خوانی واژه های پارسی توسط مترجمین خودی است.

برای واژه **مانتره** با در نظر گرفتن چند نکته موارد زیر پیشنهاد میگردد:

♣ مانتره ← در فارسی: مانتره، منتر، از **man**: اندیشه کردن، گمان کردن. ♣ میتره ← در فارسی: مهر، از **mit/mi**: دوست داشتن. ♣ نمان ← در فارسی خانه، از پیشوند نی + مان. ♣ مهر از **mahrka(mašya, marāta)**: بی مرگ.

1. مار اسپندان بار معنایی و املاء نامفهومی دارد. اگر منظور سخن پاک و کلام مقدس برگرفته از مانتره سَپنتا سی اوستایی

است با توجه به املاء آن در بندهش، نسخه TD₁، ص 14، خط دوم، که به گونه **مانسر** (سَپنتا) آمده

املاء واژه بدین گونه و تنها در این باره و درباره روز 29 و نه به عنوان نام شخص تصحیح گردد. / ولی اگر نام شخص قرار گیرد پیشینه خانوادگی و شغلی آتورپات را نمایان نمیسازد، هر چند در برخی متون و دستنویس ها به گونه "مانسراسپند" آمده باشد.⁶¹

2. اگر آتورپات را با توجه به "ان" نسبت از خاندان مهراپندان بدانیم (اگر خاندانی بدین نام بوده باشد. خاندان های سرشناس دوره اشکانی - ساسانی عبارتند از اسپهبدان، سورن ها، کارن ها ← قارن و...⁶²) و بخواهیم که مهر اسپندان بخوانیم در این صورت املاء بخش نخست آن به گونه **سپند(د)وراد** میسر اسپند تصحیح گردد.

3. و با در نظر گرفتن این واقعیت که نخست: املاء مورد بحث (**سورسورسپ**) در برخی متن ها از جمله "ان هندرز" فرهنگ ای انوشک روان آتورپات... نییستم"⁶³ و متن "واچکی اجند ای آتورپات ای... آمده و نویسندگان با آگاهی املائی واژه را در جای های گوناگون آورده اند. و دو دیگر این که: آتورپات به دلیل دارا بودن مقام موبدان موبد مسئولیت پاسبانی از حریم معنوی آتشکده (ها) را داشته است. (← روشنگریهای بخش 2-2-1-3-) و سه دیگر این که: مردم آن زمان و نیز نویسندگان متن های پهلوی به یکبار سه همخوان (و یا یک هجا و نیم، **ولک** سر، (س) (sar,e(s) را از واژه "مانسراسپند" حذف نمی کنند تا از آن نام شخص ساخته و در معنای شخصیت معروف به کار برند و چنین تصحیفی بسی دور از ذهن است! / و چهارم این که نمیتوان نگارش **سورسورسپ** را غلطی املائی از واژه "مانسراسپند" به حساب آوردن، بدین ترتیب خوانش واژه **سورسورسپ** به گونه "مانسپندان" mānēspandān درست تر مینماید.

یونکر دانشمند آلمانی از قول روان شاد "جهانگیر تاوادیا" دانشمند پارسی هند در کتاب "زبان و ادبیات پهلوی فارسی میانه" اثر تاوادیا (ص نوزده حرفی) میگوید: "مهم آن نیست که آخرین سخن درباره موضوعی گفته شود، بلکه مهم آن است که بهترین سخن درباره آن موضوع دانسته شود و دانش از راه بررسی اندیشه ها و گفتگو بدست آید." و سپس خود چنین ادامه میدهد: "اما در زمینه زبان فارسی میانه زردشتی" و ادبیات آن، به جهاتی که نویسنده شرح داده، (یعنی جهانگیر تاوادیا) سالیان دراز ممکن نخواهد شد که حتی سخن پیش از سخن آخر گفته شود، تا چه رسد به خود سخن آخر." این پژوهش با همه حواشی ای که دارد نیاز به نگاه تیزبینانه مردمان دارد. باشد تا با نگاه شما به خوانش هایی مطمئن درباره متون کهن خود دست یابیم.

آمداد ماه 1391 خورشیدی. رضا آقازاده

⁶¹ نک: روشنگریهای بخش 2-2-1-1-

⁶² هفت خاندان سرشناس دوره اشکانیان غیر از خود اشکانیان: قارن، مهران، سورن، اسپهبد، اسپندیاد، زیک، که در این میان قارن ها، سورن ها، مهران ها و اسپهبد ها از خاندان های مهم پارتی بودند. مقرر قارن ها مانند گذشته نیاوند؛ سورن ها سیستان؛ اسپهبدها گرگان و مهران ها ری بود. نک: بیانی، شیرین، شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، ص 82. در فرهنگ فارسی به پهلوی فروشی مهر سپندان نام خاندانی آمده است.

⁶³ دستنویس م او 2، "سیزده متن گوناگون پهلوی" نوابی، ماهیار، ص 1.

6- منابع

1. آتورپات مانسپندان، اندرزنامه، متن پهلوی
2. آموزگار، ژاله، 1388، تاریخ اساطیری ایران، انتشارات سمت
3. ابوالقاسمی، محسن، 1387، دستور تاریخی زبان فارسی، انتشارات سمت
4. اشه، رهام، 1382، آذرباد مهراسپندان، انتشارات موسسه فرهنگی انتشاراتی تیمورزاده
5. اشه، رهام و سراج، شهین، 1379، آذرباد مهراسپندان، انتشارات فروهر، چاپ نخست
6. باقری، مه‌ری، 1387، تاریخ زبان فارسی، نشر قطره، چاپ سیزدهم
7. بندهش، متن TD₁/TD₂
8. بهار، محمد تقی، 1375، سبک شناسی، انتشارات امیر کبیر، چاپ هشتم
9. بهار، مه‌رداد، 1380، ترجمه بندهش، انتشارات توس، چاپ دوم
10. بهبهانی، امید و تهامی، ابوالحسن، 1386، بررسی ادبیات مانوی، انتشارات بندهش
11. بهرامی، احسان و جنیدی، فریدون، 1369، فرهنگ واژه های اوستا، انتشارات بلخ، چاپ نخست
12. بیانی، شیرین، 1386، شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم
13. پورداود، ابراهیم، خرده اوستا، انتشارات انجمن زرتشتیان ایران بمبئی
14. -----، 1355، یشتها، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم
15. -----، 1355، یسنا، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم
16. تاوادی، جهانگیر، 1383، زبان و ادبیات پهلوی فارسی میانه، ترجمه س. نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم
17. تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، انتشارات امیر کبیر، 1376
18. جنیدی، فریدون، 1385، فرهنگ هزارشهای دبیره پهلوی، انتشارات بلخ، چاپ نخست
19. دارا شکوه، محمد، اویانیشاد، ترجمه تاراچند، جلالی نائینی، انتشارات علمی، چاپ چهارم، 1381
20. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه
21. دیاکونوف. ا. م.؛ تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، 1386
22. ذره، مژگان، آبان نیایش، پایان نامه تحصیلی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، سال تحصیلی 90-1389
23. راستار گویوا، و. س.، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه ولی الله شادان، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1379
24. راشد محصل، محمد تقی، 1385، وزید گیهای زادسپرم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم
25. رواسانی، شاپور، 1370، جامعه بزرگ شرق، نشر شمع، چاپ نخست

26. سه‌روردی، شهاب‌الدین یحیی، حکمه الاشراق، ترجمه سید جعفر سجادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، 1377
27. -----، حکمه الاشراق، ترجمه فتحعلی اکبری، نشر علم، چاپ اول، 1388
28. شهزادی، رستم، 1386، واژه‌نامه‌ی پازند، انتشارات فروهر، چاپ نخست
29. شهیدی‌مازندرانی، حسین، 1376، مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه فردوسی، انتشارات بلخ، چاپ نخست
30. طوسی، ابو منصور علی بن احمد، لغت فرس، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، انتشارات اساطیر، چاپ اول، 1390
31. فخری، ماجد، سیر فلسفه در جهان اسلام، نشر مرکز دانشگاهی، چاپ نخست، 1372
32. فروشی، بهرام، فرهنگ پهلوی به فارسی
33. قرشی، امان‌الله، 1389، آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی، انتشارات هرمس، چاپ دوم
34. گدار، آندره، هنر ایران، ترجمه بهروز حبیبی، دانشگاه ملی ایران، 1358
35. مشکور، محمد جواد، گفتاری درباره دینکرد، بی‌جا، بی‌تا
36. -----، 1346، فرهنگ هزوارش‌های پهلوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
37. -----، 1389، کارنامه اردشیر بابکان، دنیای کتاب، چاپ دوم
38. مصطفوی، علی اصغر، 1361، دبستان المذاهب، چاپ نخست
39. معین، محمد، 1384، مزدسینا و ادب پارسی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم
40. -----، فرهنگ فارسی
41. مقدم، محمد، 1342، راهنمای ریشه‌فعل‌های ایرانی، موسسه مطبوعاتی علمی
42. ندیم، محمد بن اسحاق، فهرست، ترجمه رضا تجدد، چاپخانه بانک بازرگانی ایران، 1346
43. نسفی، ابو حفص نجم‌الدین عمر بن محمد، تفسیر نسفی، به تصحیح عزیزالله جوینی، انتشارات سروش، چاپ اول، 1376
44. نوابی، ماهیار، 1355، بخش‌هایی از بندهش هندی، دستنویس م 1 و 49-شماره 37، از انتشارات موسسه آسیایی دانشگاه شیراز
45. -----، متن ناقصی از بندهش و جز آن، دستنویس ت 28-شماره 27، از انتشارات موسسه آسیایی دانشگاه شیراز
46. -----، داستان گرشاسپ، تهمورس و جمشید گلشاه و متن‌های دیگر، دستنویس م او 29، از انتشارات موسسه آسیایی دانشگاه شیراز
47. -----، سیزده متن گوناگون پهلوی، دستنویس م او 2، از انتشارات موسسه آسیایی دانشگاه شیراز
48. وامقی، ایرج، 1378، زندگی، افکار و فلسفه دین مانی، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، چاپ نخست
49. وحیدی، حسین، 1365، گاتها، نشر آفتاب، چاپ نخست

7- یادداشت ها :

شماره 34: عده ای از جمله دکتر ولی اله شادان مترجم کتاب "دستور زبان فارسی میانه" راستار گویوی روسی در ص چهل و شش پیشگفتار کتاب پس از نقل کتاب دستور زبان پهلوی تأیف بلوشه نوشته اند: "این فصل را (هزوارش ها) دکتر محمد جواد مشکور بدون اضافه کردن هزوارشی در سال 1346 به نام خود توسط بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسانیده". این سخنان چقدر میتواند درست باشد؟ دکتر مشکور صاحب تألیفات گران قدری از جمله "فرهنگ لغات سامی در دو جلد" و "ثنویت در ایران باستان" گفتاری درباره دینکرد"، "کارنامه اردشیر بابکان" و...، اگر میخواستند چنین کنند؛ چرا "فرهنگ پهلویک" تصحیح یونکر را پس از افزودن فهرست فارسی به نام همین یونکر آورده است؟ و در فهرست منابع خارجی ص 294 نام کتاب دستور پهلوی بلوشه را آورده اند؟ ارجاع و امانت داری بهتر از این؟ :

Bloch, E. E. 'Etudes de Grammaire Pehli, L. bsaire Ame'ricain paris.

در حالی که فرهنگ پهلویک نوشته یونکر نیست و او صرفاً فرهنگ پهلویک را تصحیح کرده است! و نباید آن را فرهنگ یونکر بخوانیم! چرا که دستنویس آن توسط جی دانجی جمشید جی مودی از بمبئی برای یونکر فرستاده شده است. و بهتر است بگوییم فرهنگ طبع یونکر. خود روان شاد دکتر مشکور در مقدمه کتاب ص "کج" در "روش تألیف این فرهنگ" - چنین آورده اند: "نگارنده این سطور، بیش از ده سال است که فرهنگ هزوارش های پهلوی را در دست تألیف دارد و با کمال صبر و حوصله آنها را دانه-دانه از فرهنگ پهلویک و کتاب های دیگر بیرون کشیده است، و برای آن که از صحت قرائت آنها مطمئن شود، هر یک را با زبان های گوناگون سنجیده، مراجع هر لغت را با دقت بسیار بمانند قباله و شناسنامه هر کلمه در ذیل یکایک آنها ذکر کرده است. ترتیب حروف پهلوی هزوارش ها را در این فرهنگ بر حسب لغت نامه یونکر مرتب بداشت، و کنار هر صفحه را شماره گزاری کرد تا با مراجعه به فهرست آخر کتاب پیدا کردن هر لغت آسان باشد."

توضیحات مفصل دکتر مشکور و نقل اسنادهای مربوط به هر واژه زیر همان واژه و ارجاعات مربوط به منابع پارسی از جمله کتاب های استاد پوردادود، کوشش ایشان را در بررسی و کار بر واژه های هزوارش نشان میدهد. از این سخن روشن تر و چه گواهی بهتر از سخنان خود دکتر مشکور؟ متأسفانه نقل این سخنان در سر کلاسهای درس باعث شده تا این فرهنگ ارزشمند آن چنان که باید در میان دانشجویان رواج نیابد.

شماره 50: راستار گویوا - ی روسی در کتاب دستور زبان فارسی میانه ص 18 چنین آورده: "اکنون مسلم گردید که حروف مصمت انسدادی بی آوا p, t, k در حالات میان دو مصوت و بعد از حرف مصوت در زبان پهلوی دوره ساسانی تبدیل به سایشی آوائی معادل خود شده بود یعنی b, d, g ... مانند: **س/ه/و م** که خوانده میشدند $\text{šab-pa}\delta$ ". ولی این قانون در همه جا مصداق ندارد مثلاً در واژه مرثم martöm ، "ت" نه میان دو مصوت قرار گرفته و نه پس از یک مصوت آمده بلکه پیش از "ت" حرف t حرف "ز" ساکن و بی حرکت میباشد؟! نیز "ت" در هیفت hīfta عدد 17 گویش سدخرو و مثال های دیگر که میتوان یافت و نشان میدهد این قواعد در همه جا مصداق ندارد. ولی در فارسی نو این دگرگونیها را داریم. برای فرایند نو شدن در فارسی امروز (از فارسی میانه به فارسی نو) در جایی که این صامت ها در میان واژه ای واقع شود و صوت جانبی آن نیز مصوتی باشد نک:، باقری، مهری، تاریخ زبان فارسی، بخش دوم کتاب. / معرب شدن برخی واج ها همانند p آغازین به f, b, g به j را نیز نباید از نظر دور داشت، در پالوده: فالوده/پلیل: فلفل/پیل: فیل و بچیشک و بزشک/ مرزیگران و مرزیجران/ و یا هنگامی که پیش از یک مصوت می آیند، مانند: آتورپات و آذرباد/ کاکم و قائم/ کائن و قائن/ سوک: سوق/ راوک: راوق/ فوکان: فقاغ/ غیر از مواردی که در زبان عربی مخرجی برای "پ،چ،ژ،گ" نیست. مانند: نرگس: نرجس/ پرگار: فرجار/ گویا معرب شدن واژه ها در میان رودان و ناحیه تیسفون و بابل زودتر از برخی شهرها آغاز گردیده بود و با ورود اسلام روندی تندتر پیدا کرد. به گونه ای که پس از دستور فارسی گویی یعقوب لیث صفار (مدرس صادقی، جعفر، تاریخ سیستان، صص 106 و 107) گویند سالیان سال طول کشید تا دوباره فارسی با خط تازه خود رواج یافت/؟/ کودکان در مراحل سخن گویی خود واج های گوناگون را به ترتیب سادگی و با توجه به توانایی حنجره آدا میکنند. در آزمایش هایی که انجام دادم در میان سنین 2 و 3 سالگی کودک پسر توانایی گفتن واج p را بهتر از f دارد. مثلاً کودک در این سنین به جای "فیل" و "فالوده" میگوید: "پیل" و "پالوده"، پسان پدر و مادر با اصرار و به خیال خود طرز آموختن درست واژه را به کودک می آموزند. این مطلب با آزمایش های بیشتر آموزه های جالبی به دست میدهد. در مهاباد واژه های "پالوده"، در سدخرو سبزه وار: پیلپیلی و هنگامی که مضاف میشود: پلیل قرمز، نیز هنوز روایی دارد.

شماره 52: نَحْسَبَ معربش نَسَف است. (نک: ف معین) متأسفانه معرب شدن واژه ها فرهنگ و گستره تاریخی بخش های ایران فرهنگی را نیز به بوته فراموشی سپرده است. تغییر نام های گیتیایی نیز عاملی دیگر است. مثلاً یک ایرانی وقتی نام "آرال" را میشنود هیچ پیشینه ذهنی از این واژه ندارد و در واقع خالی الذهن است ولی وقتی نام خوارزم را میشنود همان روستایی مدرسه نادیده نیز ذهن خود را در گستره تاریخی ایران تجسم میکند و ذهن را در اعماق تاریخ میبرد. بلی دریاچه خوارزم را روسیه "آرال" نامید و با این کار نسل های جدید منطقه را هویتی تازه بخشید تا پیشینه خود را به فراموشی سپرند. آن جا که غربی ها کتاب ها و رسالات و آثار تاریخی ما را به تاراج بردند و با دسیسه نام های گیتیایی ما را تغییر دادند، آن جا که عرب ها دانشمندان ما را به صرف عربی بودن نامشان عرب تبار مینامند و در روز

روشن خورشید را پنهان میکنند،⁶⁴ آن جا که کوشش در ثبت داستان ها و بازی های ما در یونسکو و به نام خود را دارند و... برای مطالعه درباره تغییر نامهای جغرافیایی نک: شهیدی مازندرانی حسین، مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه فردوسی، نشر بلخ، سال 1376، پاورقی ص 39. و نیز نک: قرشی امان الله، آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی، نشر هرمس، سال 1389.

شماره 54: این بخش بندیهای مربوط به زبان های ایرانی چقدر میتواند گویای وحدت آیینی مردمان و اقوام ایرانی باشد؟ در قاره کهنی که ایران شهر دل آن است فعل یا گنش راستین انسان با هستی در اندیشه مردمانش یکی است. نوع زندگانی ها و نگرش به هستی آواهای گفتار را دیگرگون میسازد. زندگانی دامداری، هیاهوی دامها و دادهای چوپان، زندگی در کوهستان و سختی زمین و نامایمات این نوع زندگی واژه ها و نام های ویژه خود را می سازد. ولی فعل یا گنش را گویا دیگرگونی نیست. اگر آن مرد چینی در سفر خود به شهرهای سغد نشین تعجب وار گفته بود که: مردم با وجود اختلافات زبانی، سخن همدیگر را میفهمند، برای ایرانی نباید تعجب آور باشد چه خود میدانیم از ده کرج تا دل جاده چالوس با همه اختلافات آوایی مردمان این نواحی زبان و سخن همدیگر را میفهمند، مردمان گردنشین با همه اختلافات گویشی (سورانی، زازا، اردلان و...) زبان همدیگر را میفهمند و این موضوع برای بیگانگان تعجب آور است. / صرف نظر از بخش بندیهای زبان شناسان برای دیدن دیدگاههای دیگر پیرامون سرزمین های شرقی نک: رواسانی، شاپور، جامعه بزرگ شرق، 1370.

شماره 58: برای نمونه واژه ای که اکنون در زبان رسمی با یک تلفظ برای چند معنی به کار میرود و نویسه "ـ" را در خود دارد واژه "شیر" میباشد. این واژه در گویش امروز تهران واژه مترادف برای حیوان نیرومند معروف و شیر خوردنی و... میباشد. در حالی که در پهلوی تلفظ هر یک فرق میکند گرچه نگارش یکسانی دارند. و هنوز در گویش های نقاط مختلف ایران نیز جاری است و به گونه شیر šēr حیوان معروف و شیر šīr مایع خوردنی تلفظ میشوند. دیگر سیر sēr در برابر گشته و سیر sīr گیاه معروف میباشد. کار نیکان⁶⁵ را قیاس از خود مگیر* گر چه باشد در نوشتن شیر و شیر (مولوی، دفتر اول) / نک: جنیدی، فرهنگ هزارشهای دبیره پهلوی، پاورقی ص 8.

⁶⁴ نمونه را ماجد فخری نویسنده کتاب "سیر فلسفه در جهان اسلام" که در برهه مقدمه، فلسفه اسلامی را فلسفه عربی مینامد غافل از این که پسان عنوان به

عنوان، و فصل به فصل، مجبور خواهد شد نام های دانشمندان و فیلسوفان ایرانی را در ردّ ادعاهای خود بیاورد!

⁶⁵ در برخی نسخه های مثنوی: "پاکان" نوشته شده است. کار پاکان را قیاس از خود مگیر...